گفت‌وگوی «جوان» با مادر و ۲ تن از اقوام غواص شهید مفقودالاثر محسن جاویدی

گفت مادر مرا نبوس مادران شهدا حسرت می‌خورند!

وقتی گفتند پیکر پسرت را ماهی‌های اروند خورده‌اند دیگر لب به گوشت ماهی نزدم

■ زینب محمودی عالمی

چندی پیش خبری درخصوص رحلت مادر شهید جاویدالاثر محسن جاویدی در برخی از رسانه‌ها انتشار یافت که کمی بعد تکذیب شد. این مادر شهید به جهت شهادت فرزندش در آب‌های خروشان اروند از آن زمان دیگر لب به ماهی نزده است. همین موضوع نیز باعث شناخته‌شدن این مادر صبور در بین اقشار مختلف مردم شده است. انتشار خبر کذب فوت ایشان، ما را بر آن داشت تا به سراغ خانواده شهید جاویدی برویم. غواص شهید محسن جاویدی متولد ۱۳۴۵ و اهل روستای خیر آباد شهرستان فسا استان فارس بود که داوطلبانه به جبهه رفت و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ در آب‌های کارون جاویدالاثر شد. با گذشت ۳۷ سال از شهادت فرزند، مادرش حاجیه عقیدی همچنان منتظر بازگشت نشانی از فرزندش است. گفت‌وگوی ما با این مادر صبور، لیلا جاویدی خواهر شهید و زهرا جاویدی برادرزاده شهید را پیش‌رو دارید.

حاج خانم متولد چه سالی هستید و چند فرزند دارید؟

من متولد سال ۱۳۰۷ هستم. چهار پسر داشتم که یک پسرم شهید شد و دو دختر دارم. محسن پسر سومم بود که رفت و نخواست من هم دنبالش بروم. از بچگی خیلی خوب بود. وقتی همسرم مرحوم شد، من و محسن با هم کار می‌کردیم و خرج زندگی را می‌دادیم. پسرم به من می‌گفت ننه غصه نخور تا سالم باشی، من هستم و کار می‌کنم.

یادتان است روزی را که به جبهه رفت؟

به محسن گفتم ننه نرو، اما رفت. من تمام شهر را دنبالش گشتم. پاهایم تاول زد تا توانستم داخل پایگاه بسیج پیدایش کنم. گفتم نرو پدرت از دنیا رفت و کسی بالای سر من نیست. پسرم گفت من باید بروم از کشورم دفاع کنم. رفت و بعد از دو ماه برگشت. خواستم او را ببوسم گفت ننه ماچم نکن همرزمم شهید شده، مادرش تو را ببیند غصه می‌خورد. دوباره رفت اینبار خبر آوردند محسنم توی دریای خدا افتاده است. (منظور شهادت در اروند رود است)

سرخیابان ایستاده بودم تا پسرم بعد از چند ماه از جبهه برگردد. یک نفر از اقوام‌مان گفت ما از رود اروند رد شدیم، ولی محسن پشت سر ما بود و توی دریا افتاد. ماهی‌های دریا محسن را خوردند. این را که شنیدم سوختم و خاکستر شدم. (بعد از عملیات کربلای ۴ عنوان می‌شد که پیکر تعدادی از شهدا همراه جریان رودخانه اورند به خلیج فارس رفته است)

۳۷ سال هجر و دوری از جگر گوشه‌تان چطور گذشت؟

۳۷ سال از محسنم خبری نیست و انگار ۳۷۰ سال بر من گذشت. خیلی سختی کشیدم و مریض شدم. تنها دلخوشی‌ام اتاق دست نخورده پسرم است. اتاقی که هنوز وسایلش بوی محسنم را می‌دهد. گردنبند و انگشتری که برای نشان دختر فامیل موقع خواستگاری می‌خواستیم ببریم تا روزی که خبر آمد شهید شده است. رختخوابش که خودش گره زده بود. تشکش را جمع کرد و کنار اتاق گذاشت و رفت. پسر برادرشوهرم گفت چقدر دنبال محسن می‌گردی او در دریا افتاده است، ماهی‌ها او را خورده‌اند! وقتی که این خبر را شنیدم سوختم و گفتم اگر ماهی طلا بشه نه می‌خورم نه نگاه می‌کنم. بچه‌ام را ماهی‌ها خورده‌اند. من گوشت ماهی بخورم؟ خدا نکند. اسم ماهی را پیش من نیارید.

پس این مطلبی که از شما در مورد نخوردن ماهی منتشر شده، ماجرایش در نحوه شهادت فرزندتان است؟

بله. به من گفتند که بچه‌ات در دریا شهید شده و تنش را ماهی‌ها خورده‌اند. این حرف آن زمان خیلی برای من گران تمام شد. از آن به بعد عهد کردم که لب به گوشت ماهی نزنم.

> مادر ۹۵ ساله شهید می‌گوید من مال و دولتی ندارم و نمی‌خواهم. فقط کمک کنند بچه‌ام را برگردانند. هنوز انتظار می‌کشم. محسن نان‌آور خانه‌ام بود. وقتی محسن شهید شد به سختی کار و خرج زندگی را تأمین کردم. به پنبه چینی زمین مردم می‌رفتم

چه چیزی شما را خوشحال می‌کند؟

من مال و دولتی ندارم و نمی‌خواهم. فقط کمک کنند بچه‌ام را برگردانند. هنوز انتظار می‌کشم. محسن نان‌آور خانه‌ام بود. وقتی شهید شد به سختی کار کردم و خرج زندگی را تأمین کردم. به پنبه چینی زمین مردم می‌رفتم. آن موقع ۴ هزار تومان دستمزد می‌گرفتم. ۱۰ سال کوره‌های آجرپزی قالب‌کشی می‌کردم. روزها خشت‌های آجری که خشک شده بود را جمع می‌کردم. به سختی کار کردم تا هزینه بچه‌هایم را تأمین کنم. آنقدر کار کردم که دست و پایی برایم نمانده است.

چه خاطراتی از شهید محسن دارید؟

یک‌بار که محسن رفته بود پایگاه بسیج تا به جبهه اعزام شود، رفتم که او را برگرداندم. یکی دو روز ماند و رفت. گفت کوله جبهه را به پایگاه تحویل می‌دهم و برمی‌گردم، اما رفت و دیگر برنگشت. محسن درخت نارنگی در حیاط خانه‌مان کاشته بود و هر روز به یادش به درخت آب می‌دهم. بچه‌ها می‌دانند من با یادگاری‌های محسن آرام نمی‌شوم و بیشتر غصه می‌خورم، به همین خاطر از خانه دورم می‌کنند و بیرون می‌برند. در عالم خواب فرشته ملائکه آمدند مرا بردند به باغی در بهشت و گفتند این درخت‌ها و خانه‌ها یکی را انتخاب کن. کدام خانه را می‌خواهی؟ گفتم من هیچ کدام را نمی‌خواهم. خانه خودم را می‌خواهم. موقع اذان صبح بود گفتند نماز خواندی گفتم نه نخوانده‌ام. مرا به کنار حوض کوثر بردند و گفتند وضو بگیر و نماز بخوان. می‌خواهیم تو را ببریم بگردانیم. گفتم من نمی‌توانم بیایم. گفتند اشکال ندارد، ملائکه آمدند دنبالت تا همه جا را ببینی.

گویا اخیراً کسالتی برایتان پیش آمده بود.

دیگر پیر شده‌ام، الان هم مریض هستم. چند روز پیش بیمارستان بستری بودم. آب دور قلبم جمع شده و کلیه‌ام کم‌کار شده است.

> متنفر بودن مادربزرگ از ماهی برای این است که یکی از اقوام‌مان گفته است پسرش را ماهی‌ها خورده‌اند. این موضوع باعث شده که ایشان از آن زمان از گوشت ماهی متنفر باشد. البته هیچ وقت باور ندارد که پسرش برنمی‌گردد، همیشه منتظر آمدن اوست

خواهر شهید

چند سال از برادرتان بزرگ‌تر بودید؟

من دو سال از محسن بزرگ‌تر بودم. ما پدرمان را زود از دست دادیم. البته آن زمان من ازدواج کرده بودم که پدرم مرحوم شد. محسن هم نوجوان بود. برادرم وقتی که ۱۹ ساله بود سربازی رفت و شهید شد. بعد از شهادت محسن من که در خانواده بزرگ‌تر بودم از بچه‌ها نگهداری می‌کردم و مادرم هم کار می‌کرد.

غیر از محسن، برادرهای دیگر هم به جبهه رفته بودند؟

جز محسن، برادر دیگرم مسلم که پسر بزرگ‌تر است هم به جبهه رفت. مادرم همیشه چشم انتظار بود. همیشه می‌گفت خدا را شکر کنید که محسن به این راه رفت. او مال ما نبود. مال خدا بود و خدا خودش محسن را داد و خودش هم پس گرفت.

■■■

برادرزاده شهید

شما چند سال دارید و از عمو محسن چه می‌دانید؟

من متولد سال ۱۳۷۱ هستم، پدرم برادر کوچک‌تر عمو محسن است. وقتی که پدربزرگ مرحوم شد، پدرم کلاس پنجم ابتدایی بود. عمو محسن که بزرگ‌تر بود کار می‌کرد و در تأمین مخارج خانه کمک حال می‌شد.

از زمانی که مادربزرگ را دیدید، او چه حال و هوایی داشت؟

از زمانی که یادم است، مادربزرگم شب‌ها تا دیروقت داخل کوچه به انتظار عمومحسن می‌نشست. جلوی خانه‌شان زمین بزرگی بود. یک روز مادربزرگم داخل زمین‌شان نشسته بود. حس کردم چیزی روی کمرش می‌چرخد! مادربزرگ مار زرد رنگی دور کمرش پیچیده بود و در عالم خودش عمو محسن را دید و از او کمک گرفت و مار را دور کرد. ایشان هنوز فکر می‌کنند پسرشان شهید نشده و زنده است.

این قضیه لب نزدن مادر بزرگ به ماهی خیلی در رسانه‌ها بازتاب داشت، نظر شما در این رابطه چیست؟

متنفر بودن مادر بزرگ از ماهی برای این است که یکی از اقوام‌مان گفته است پسرش را ماهی‌های خورده‌اند. این موضوع باعث شده که ایشان از آن زمان از گوشت ماهی متنفر باشد. البته مادربزرگ هیچ وقت باور ندارد که پسرش برنمی‌گردد، همیشه منتظر آمدن اوست و دم در خانه تا دیروقت می‌نشیند تا عمومحسن برگردد. مادربزرگم از هیچ مزایای شهید نخواست استفاده کند. عمو به عنوان داوطلب به جبهه رفت. به عنوان سربازی هم حساب می‌شد، چون شهید سرباز بود، اما خودش دوست داشت به جبهه برود و سربازی را بهانه رفتن کرد. بعد از شهادت او، مادربزرگ از هیچ چیز بنیاد شهید استفاده نکرد. اگر مستندش را در اینترنت دیده باشید خانه مادربزرگم در روستا کاهگلی است. خودش نخواست خانه را بازسازی کند تا به یاد همان مواقع باشد. یکی از اتاق‌های خانه مربوط به عمومحسن است که رختخواب، لباس و موتورش به یادگار مانده است.

گفت‌وگو

عکس تزئینی است

خاطراتی از عملیات در آب‌های سرد اروند در گفت‌وگو با یک رزمنده دفاع‌مقدس

خون گرم مجروحیت سرمای آب اروند را قابل تحمل کرد!

■ علیرضا محمدی

عملیات والفجر ۸، کربلای ۴ و ۵ سه عملیات آبی خاکی عمده ایران در طول دفاع‌مقدس بود. این سه عملیات که در فصول سرد سال صورت گرفتند، رزمندگان باید علاوه بر جنگیدن با موانع طبیعی (امواج اروند یا دریاچه ماهی) و موانع مصنوعی دشمن اعم از خورشیدی‌ها و سیم‌خاردارهای حلقوی، میادین مین و... با سرمای شدید هوا نیز دست و پنجه نرم می‌کردند. متن زیر خاطره حمید نوراحمدی از رزمندگان لشکر سیدالشهدا(ع) از دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ است.

■ **عملیات فریب**

در عملیات والفجر ۸ رزمندگان لشکر سیدالشهدا(ع) باید یک عملیات فریب انجام می‌دادند. ما باید به جزیره ام‌الرصاص می‌رفتیم و آنجا را تصرف می‌کردیم. البته نمی‌دانستیم که عملیات ما ایذایی یا فریب است. بعد که این جزیره را تصرف کردیم، روز بعد اعلام کردند باید عقب‌نشینی کنیم. تازه متوجه شدیم که محور اصلی عملیات شبه جزیر فاو است. به منظور کسب آمادگی برای ورود به والفجر ۸ برخی از گردان‌ها در سد دز و برخی هم در اهواز و نقاط دیگر آموزش می‌دیدند. البته یکسری نیروها غواص بودند و یکسری هم نیروی آبی - خاکی، یعنی اول غواص‌ها می‌رفتند خط دشمن را می‌شکستند و بعد آبی خاکی‌ها به عمق خطوط دشمن نفوذ می‌کردند.

■ **نیروی آبی - خاکی**

ما در پاییز آموزش می‌دیدیم و سرمای هوا در این زمان آنچنان خودش را نشان نمی‌داد، اما بهمن ۶۴ که وارد عملیات والفجر ۸ شدیم، شب‌ها خصوصاً دمای هوا به شدت پایین می‌آمد. در این شرایط باید غواص‌ها به داخل آب سرد اروند می‌رفتند. من در والفجر ۸ نیروی آبی - خاکی بودم. بعد از اینکه غواص‌ها خط اول دشمن را شکستند ما با قایق به ام‌الرصاص رفتیم، خیلی طول نکشید که گفتند باید برگردید و به فاو بروید. آن موقع متوجه شدیم که عملیات ما ایذایی بود تا قوای دشمن به سمت ام‌الرصاص بیاید و نیروهای عمل‌کننده در فاو زیر فشار کمتری قرار بگیرند.

■ **سرمای اروند**

سال بعد قرار شد برای عملیات کربلای ۴ آماده شویم. این بار ما در اهواز آموزش می‌دیدیم. همچنان آبی و خاکی بودیم، ولی باید آموزش شنا را هم پشت‌سر می‌گذاشتیم. در آب سرد نمی‌شد زیاد تقلا کرد، ولی تمرینی بود برای شب عملیات که باید در زمستان وارد اروند می‌شدیم. عملیات کربلای ۴ لو رفت و ۳۶ ساعت بعد کاملاً متوقف شد، بنابراین گردان ما وارد عمل نشد، اما از منطقه هم خارج نشدیم. ماندیم تا دو هفته بعد در عملیات کربلای ۵ شرکت کردیم.

برای حضور در عملیات کربلای ۵ من غواص شدم. یکسری آموزش بسیار فشرده غواصی برای آنهایی که شنایشان خوب بود به اجرا گذاشتند و ما را هم جزو نیروهای غواص معرفی کردند. حالا سرمای هوا داخل آب را بهتر احساس می‌کردم. وقتی که در عملیات کربلای ۵ (دی ۶۵) وارد آب‌های سرد دریاچه مصنوعی ماهی شدیم، بیشتر از آنکه بیم دشمن را داشته باشم به این فکر می‌کردم که چطور کرختی تنم از شدت سرمای آب را تحمل کنم. به ما گفته بودند که آب در لایه لباس غواصی جمع می‌شود و دمای تن غواص آن را گرم می‌کند، اما این سرمایی که ما حس می‌کردیم کارش از این چیزها گذشته بود. به وضوح دندان‌های‌مان از شدت سرما به هم می‌خورد. بعد هم که درگیر شدیم و من مجروحیت پیدا کردم، اما از خونی که روی تنم می‌ریخت، خوشنود بودم! چون ولو برای دقایقی احساس کردم که تنم گرم شده است.

> وارد آب‌های سرد دریاچه مصنوعی ماهی که شدیم، بیشتر از آنکه بیم دشمن را داشته باشم، به این فکر می‌کردم که چطور کرختی تنم از شدت سرمای آب را تحمل کنم. به ما گفته بودند آب در لایه لباس غواصی جمع می‌شود و دمای تن غواص آن را گرم می‌کند، اما این سرمایی که ما حس می‌کردیم کارش از این چیزها گذشته بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۰۸

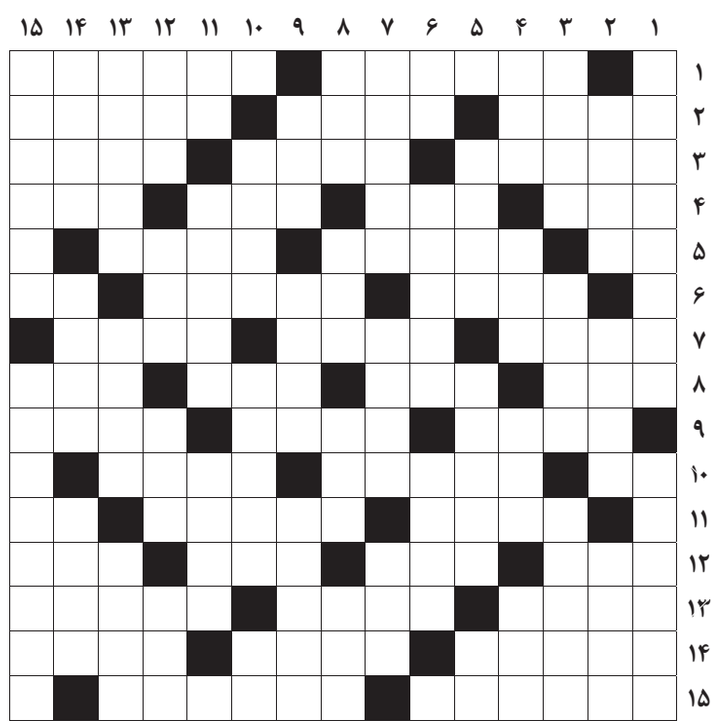

از راست به چپ

■ ۱- در سال ۱۸۱۳ در پی عهدنامه ترکمنچای به عنوان مرز ایران و شوروی سابق برگزیده شد- سرزمین هانیبال ■ ۲- رود بزرگ فرانسه- راهراه- لوچ ■ ۳- اصرار کردن- شجاع- از شهرهای بلژیک ■ ۴- میوه خشکبار- از انجیل‌ها- رنگ- سخن بیهوده ■ ۵- اندک- واحد شمارش توپ- تجهیز شده ■ ۶- زمان یا مکان ملاقات- اتومبیل ایتالیایی- پراکندگی ■ ۷- زین و برگ اسب- پاتوق- خداحافظی ■ ۸- خطای ورزشی- جوش‌های ریز پوست- شادمانی- پشت سر ■ ۹- ضروری- پرنده سحرخوان- ترس ■ ۱۰- زنده- جای عمیق در آب- کودن ■ ۱۱- ورم- میوه تابستانی و آبدار- ضمیر مخاطب ■ ۱۲- پدر حضرت ابراهیم- درد چشم- خالی- نام قدیم سوریه ■ ۱۳- تضمین خسارت- قهوه‌خانه فرنگی- موش صحرایی ■ ۱۴- مهاجم افسانه‌ای اسبق رئال مادرید- صحرانشین- شهری در گیلان ■ ۱۵- ظرف سفالی- زمین ورزش جودو

از بالا به پایین

■ ۱- سرگردان و مشخص نبودن وظیفه- مسئول امور مالی ■ ۲- اندازه صدای هر سیستم صوتی- سفیدپوست- پدر مرداویچ ■ ۳- آسوده- واحد شمارش یخ- از پیامبران الهی ■ ۴- پشت سر- تقطیر گیاهان- برخلاف میل کسی- گیاه مقدس زرتشتیان ■ ۵- کاخی در اسپانیا- گذران زندگی- قدم یکپا ■ ۶- مخفف هستم- نرده چوبی یا فلزی- بهره و نصیب ■ ۷- سانحه- سست گردانیدن- جایگاهی در جهنم ■ ۸- دلو- عدد آسمان‌ها- پیوستگی و ارتباط- مرگامرگی حیوانات ■ ۹- آمدن خیال در خواب- سالک- اثر شاتو بریان ■ ۱۰- خدای هندو- بندرگاه- هنوز انگلیسی ■ ۱۱- اسم آذری- زخم‌دیده- شهری در استان قزوین ■ ۱۲- نقره- چهارشاخ خرمن برباد ده- گوارا- شیشه آزمایشگاه ■ ۱۳- شهر مسجد کبود- قلعه- نوعی خوراک ایرانی ■ ۱۴- ایالتی در امریکا- از سوره‌های کتاب هدایت- اثر سوختگی ■ ۱۵- التهاب و عفونت لثه- حرکت آهسته در نمایش فیلم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹					۴			
						۳		۷
۶					۹			
						۲	۴	۸
			۶	۲				
	۷	۵						
	۸		۲	۹				۵
				۳			۸	۶
	۱						۷	

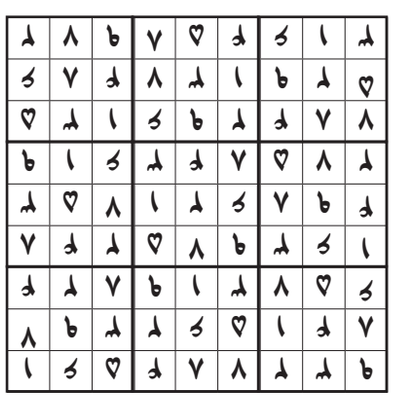

جدول کلمات متقاطع
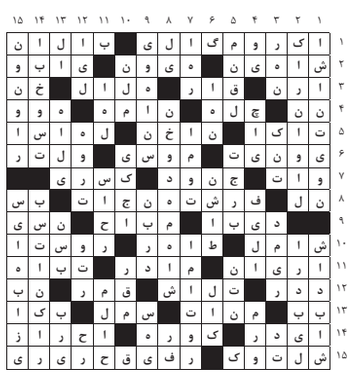
پاسخ جدول شماره ۶۹۰۷